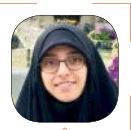


خواندن به وقت سرما



هدی برهانی

آموزگار

❗ مثل همه روزهای سرد و برفی دیگر، کتابخانه جای سوزن انداختن هم ندارد. بیرون سرد است و همه بچه‌ها می‌آیند داخل نمازخانه و کتابخانه و البته پرواضح است که مدیریت کردن شلوغی بیش از حد چنین فضایی کار مشکلی است. ناظم همراه بچه‌هاست و سعی می‌کند در این بلبشو کمکی بکند، اما حتی حضور او هم کافی نیست.

باید فکری می‌کردم، وگرنه از سروصدا و شلوغ‌کاری‌های بچه‌ها کلافه می‌شدم و ورود به کتابخانه را ممنوع می‌کردم. الحق که تصمیم غلطی هم بود، اما چاره چیست؟ ساکت نگه‌داشتن قریب به صد دانش‌آموز دبستانی کار ساده‌ای به نظر نمی‌رسد، باید با دو تا گوش ده‌ها جمله را بشنوی، حلاجی کنی، در پستوی ذهنت دنبال پاسخش باشی و سرانجام بدون این‌که سؤال‌کننده را قاطی کنی جواب درست را با صدای رسا بگویی! البته اگر شانس بیاوری و جواب قانع‌کننده باشد که خیلی بهتر است.

بعد از تعطیلی بچه‌ها در سکوت نشسته‌ام و به یافتن راه‌حلی برای این مشکل فکر می‌کنم. توی صفحات «مجلات رشد» در پی ایده‌ای جدید می‌گردم. خدا را شکر هیچ چیزی پیدا نمی‌شود. انگار که همه چیز دست به دست هم داده است تا من یا از سروصدای بچه‌ها دیوانه شوم یا کتابخانه محبوب دانش‌آموزهایم را به تعطیلی بکشانم!

همین‌طور که دارم افسوس و البته حرص می‌خورم، صفحات «رشد کودک» را هم بالا و پایین می‌کنم. چه داستان‌های فانتزی و کوتاه خوبی دارد. شاید خواندنش سرجمع سه چهار دقیقه وقت ببرد. همین که این تخمین از ذهنم گذشت، چراغ بالای سرم روشن شد! خودش بود. چرا در زنگ‌های تفریح قصه تعریف نکنم؟

«جنگ آدم برفی!» عنوانی برای ویژه‌برنامه روزهای برفی! الحق که يك جنگ به تمام معنا هم بود. تصور کنید «سیب خنده» را بیاوریم داخل مدرسه اجرا کنیم! داستان‌های کوتاه مجله رشد را به نمایشنامه‌های کوتاه تبدیل کردم و آلهایی که قابلیت نمایش شدن را نداشتند، مثل يك گنج با ارزش کنار گذاشتم تا دور هم بخوانیم و درک مطلب کار کنیم.

نمایشنامه‌ها بین بچه‌ها پخش شده بود. هرچا چشم می‌انداختی گروهی در حال تمرین تئاتر دو دقیقه‌ای خود بودند. هوا حسابی سرد بود. داخل کتابخانه را مثل يك سالن نمایش صندلی چیده بودیم. بچه‌ها با همان خنده و فریادهای همیشگی می‌آمدند داخل. همه مستقر بودند. امروز اولین گروه اجرا داشت. نگویم چه نمایشی شد که ممکن است از تالار وحدت بیایند و ما را برای اجرای بین‌المللی تئاترمان ببرند، اما همین قدر از من بپذیرید که بچه‌ها، چه بازیگران و چه تماشاگران لحظه‌ای از خندیدن جدا نشدند. جمعیتی بودیم که دستمان را گذاشته بودیم روی دلمان و قهقهه می‌زدیم. از چه؟ از مواجهه جوراب و خمیر دندان!

«جنگ آدم برفی» که پر بود از قصه و نمایش و چیستان‌خوانی، زنگ‌های تفریح کسل‌کننده روزهای سرد را تبدیل کرده بود به عرصه هنرنمایی و دانش‌آزمایی بچه‌ها. به همین سادگی! با حضور افتخاری آرشیو مجلات رشد. ❗



این حرف‌ها هیچ‌کدام شعار نیست، سخت هست، ولی شدنی است. تلاش کنیم تا بخوانیم. خواندن در این روزگار سرد می‌تواند ما را به گرما و نور برساند. اگر نخوانیم بازنده‌ایم

کتاب خواندن کار شاقی نیست باید تلاش کنیم

نخوانیم بازنده‌ایم



حسام آف‌نوس

دبیر قفسه

❗ کتاب خواندن کار سختی نیست، دیدم که می‌گویم! اصلا باید يك مرتبه تجربه کنید. کافی است یکی از این نازنین‌های کاغذی را دست بگیرید تا متوجه شوید که دروغ نمی‌گویم! فقط چون ماعادت به خواندن نداریم فکر می‌کنیم کار سختی است. من تجربه کرده‌ام حتی

وقتی داخل مترو يك دست به میله گرفته‌اید تا بر اثر ترمزهای ناگهانی جناب راهبر قطار با سر به دماغ مسافر دیگر نخورید با دست دیگر کتاب باز کنید و از مسیر لذت ببرید و به قولی «حالشو ببر!»

اصلا در همین هوای سرد که ما هم برایتان چند پیشنهاد سرد و برفی کنار هم ردیف کرده‌ایم کافی است تجربه کنید تا به شما ثابت شود که خواندن می‌تواند سرما را کنار بزند و گرم شوید. البته باید در انتخاب کتاب هم دقت کنید تا نه گرم‌مازه شوید و نه از شدت سست بودن دچار سرماخوردگی شوید، چون بالاخره هوا سرد است. همه ما حتما تا کاسی و مترو و اتوبوس سوار می‌شویم؛ همین فرصت خوبی است که چند خط کتاب بخوانیم البته مراقب چشم‌هایتان باشید یعنی به نور و تکان و اینها حواس‌تان باشد که نه دچار سرگیجه شوید و نه گرفتار کم‌سوشدن چشمان‌تان.

همین نگارنده تجربه دارد که در ترافیک داخل اتوبوس حدود ۱۸۰ صفحه کتاب خوانده است، البته داخل اتوبوس نور به اندازه کافی موجود بوده و اگر توصیه می‌کنم کتاب بخوانید حتما توصیه‌های ایمنی و بهداشتی مطالعه را لحاظ کنید. یعنی مراقب باشید و اگر قرار است از خواندن و مطالعه لذت ببرید طوری نشود که آسیب ببینید. مثلا این‌طور نباشد که داخل مترو به بهانه مطالعه، دست و پاتان آسیب ببیند و زمین بخورید یا دیگران را زخمی و مصدوم کنید.

اصلا بیا بید يك بار هم که شده تصاویر نوستالژیک (همان خاطره انگیز) را برای خودمان بازسازی کنیم و زندگی‌شان کنیم. مثلا پرده‌ها را کنار بزنیم و يك صندلی خوب برای خودمان جور کنیم و يك چای داغ بریزیم و کتاب مورد علاقه‌مان را کنار دست بگذاریم و با يك پتوی نازک زیرنور طبیعی بنشینیم و کتاب بخوانیم. اصلا يك روز در این هوای سرد و زمین‌های یخ بسته بی‌خیال بیرون رفتن

شویم (اگر مرخصی دارید و می‌توانید از آن استفاده کنید) و بنشینیم و کتاب بخوانیم. می‌بینید کار سختی نیست فقط مساله این است که ما همت نمی‌کنیم. این که می‌گویم شعار نیست. واقعا ما همت نمی‌کنیم! یعنی اگر اینترنت اجازه بدهد و تلویزیون را خاموش کنیم و يك ساعت با کتاب‌ها خلوت کنیم دیگر دلمان نمی‌خواهد این خلوت را از دست بدهیم و روزانه اگر سنگ هم از آسمان ببارد، فرصت مطالعه را از دست نمی‌دهیم. حتی ممکن است از سهم اینترنت و شبکه اجتماعی و تلویزیون و دیگر سرگرمی‌های مفید و غیرمفید می‌زنیم و همه را به پای کتاب‌ها می‌ریزیم. باز هم تاکید می‌کنم قرار نیست از وقت زندگی کردن و امور مهم بزنیم و کتاب بخوانیم؛ یعنی نباید از فرصت خانواده و معاشرت با آنها بزنیم و کتاب بخوانیم که این نیز نوعی افراط است، بلکه می‌توانیم با مدیریت کردن هزینه‌ها اعم از مالی و زمانی ساعتی در طول روز به کتاب خواندن بگذاریم.

مگر روزی ۳۴ صفحه کتاب خواندن کاری دارد؟ وقتی شروع کنید متوجه می‌شوید که عدد زیاد و بزرگی نیست و به راحتی می‌توان به آن دست پیدا کرد. گرانی کتاب و این موضوعات هم مقداری بهانه است قرار نیست روزی يك کتاب بخیریم که بگوییم کتاب گران است، روزی ۳۴ صفحه می‌شود به طور میانگین ماهی سه کتاب که خب این مقدار هزینه‌ای را تحمیل نمی‌کند. این را بگذارید کنار عضویت در کتابخانه‌های عمومی که به سادگی می‌توان با هزینه ناچیزی کتاب امانت گرفت و با این دوست‌های کاغذی رفاقت کرد. حتی گاهی می‌شود به جای بسته ۸ گیگ اینترنت، بسته ۴ گیگ خرید و از هزینه آن برای خرید کتاب‌ها یا دیگر سرگرمی‌های متنوع استفاده کرد. مثلا مجله بخوانید، مجله خواندن هم خودش نوعی خواندن است و حتی گاهی به کتاب خواندن منجر می‌شود. باور کنید شما کتاب بخوانید فرزندان‌تان هم می‌خوانند، دیدم که می‌گویم!

این حرف‌ها هیچ‌کدام شعار نیست، سخت هست، ولی شدنی است. تلاش کنیم تا بخوانیم. خواندن در این روزگار سرد می‌تواند ما را به گرما و نور برساند. اگر نخوانیم بازنده‌ایم. نگارنده همین خطوط اعتراف می‌کند اگر بخوانیم، کتاب‌ها خودشان می‌آیند. خودنمایی می‌کنند و از شما دل می‌برند. ما باید تمرین خواندن کنیم. ❗